



خیلواکی

استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

۰۱ نوامبر، ۲۰۲۴

دوکتور نور احمد خالدی

## مبارزه دو نظام تمدنی لیبرال دموکراسی یک قطبی امریکا در مقابله با نظام چند قطبی بریکس

### قدرت یافتن نظام یک قطبی در جهان:

بعد از سقوط اتحاد شوروی ایالات متحده امریکا، برتری نظام سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی لیبرال دموکراسی خود را در جهان اعلام نموده به عنوان یگانه هژمون بلامنازع در جهان یک قطبی عرض اندام نمود. آغاز این هژمونی را متفکر امریکایی فرانسس فوکویاما در سال ۱۹۹۲ "ختم تاریخ" خواند. این برداشت هژمونیستی از نقش امریکا در تاریخ سبب بروز عقاید نیوکانزرواتف ها (نیو کانها) در سیاست خارجی امریکا گردید و به سرعت در صدد از میان برداشتن رژیمهای غیر مطلوب بر آمدند، افغانستان و عراق اشغال و دولت‌های آنها عوض گردید و قرار بر این بود تا هفت کشور دیگر منجمله ایران، سوریه، لیبیا و یمن نیز اشغال شده و رژیم‌هاییکه بلاقوه قادر به مقابله به اسرائیل بودند از میان برداشته شوند. علاوه بر آن، برطبق توافق میان کاندالیزا رایس، هیلاری کلینتون و صدراعظم وقت اسرائیل نقشه شرق میانه و جنوب آسیا از سوریه تا پاکستان مطابق پلان دگروال امریکایی بلک ویل عوض شده کشورهای تازه بر اساس قومیت و مذهب عرض وجود نمایند. اروپا هم از این یکه تازی امریکا و شرکای غربی آنها مصون نماند یوگوسلاویا بزور تفنگ به هفت کشور جدید منقسم شد و صربیا برای عدم اطاعت از اوامر اروپای غربی برای سه ماه مورد بمباران ناتو قرار گرفت. سی آی ای به وقوع انقلابات رنگین در کشورهای اوکراین و جورجیا و بهار عربی در شرق میانه اقدام کرد و نیروهای سیاه القاعده را، که مسؤل حمله بر امریکا در یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ میدانست، به جان دولت‌های سوریه و لیبیا انداخت. در آسیای شرقی این پلان شامل تغییر دولت کوریای شمالی نیز بود. این یکه تازی امریکا در شرایطی صورت می گرفت که روسیه، بعد از فروپاشی اتحادشوروی، در پروسه تغییر به یک نظام سرمایه‌داری بود و در شرایط بد اقتصادی اجتماعی و سیاسی قرار داشت و در عمل در مرحله گذار به یک استیژن مواد نفت و گاز و مواد خام

ارزان قیمت برای اروپا قرار داشت. در عین زمان چین در سالهای ۱۹۸۰-۲۰۱۰م در حال انتقال به یک اقتصاد سرمایه داری مراحل امتزاج خود را در زیر بناهای اقتصادی، تولیدی، تجارتي و مالی جهانی ایجاد شده توسط امریکا می پیمود و با جلب فابریکات تولیدی جهان غرب برای بهره برداری از کارگر و مواد خام فراوان و ارزان، در مرحله گذار به یک کارخانه تولیدی جهان قرار داشت و هنوز ۸۰۰ میلیون نفر نفوس آن در زیر خط فقر زندگی میکردند.

اما ظهور چین به عنوان یک ابر قدرت اقتصادی در سالهای ۲۰۱۰-۲۰۲۰م و همچنان احیای مجدد روسیه به عنوان یک قدرت نظامی-اقتصادی در سالهای اخیر، این موقف هژمون مطلق امریکا و شرکای غربی آنها را به خطر مواجه کرده است.

جنگ اوکرایین تداوم نظم موجوده سیاسی، اقتصادی و مالی بین المللی را که از زمان ختم جنگ جهانی دوم توسط امریکا و شرکای اروپای غربی آن در جهان شکل گرفته بود و منجر به ایجاد زیربناهای سیاسی (ملل متحد و شورای امنیت، گروه کشورهای هفتگانه پیشرفته اقتصادی غرب)، اقتصادی (سازمان تجارت بین المللی، بانک جهانی، صندوق وجهی بین المللی، بانک بین المللی تصفیه معاملات، سیستم انتقالات پولی سوئیت، استفاده از دالر امریکایی به مثابه سعر ذخیره جهانی و سعر معاملات تجارتي جهانی) نظامی و استخباراتی (ناتو، پنج چشم، کواد) و امثالهم گردید به خطر مواجه نموده است. بخصوص بعد از اینکه جهان غرب به رهبری امریکا یک تعداد از کشور ها را که حاضر نبودند سیاستهای امریکا را قبول کنند با تعذیرات اقتصادی منجمد ساختن ذخایر اسعاری آنها در بانکهای غربی تعذیرات فرهنگی و غیره جزأ دادند و از دالر امریکایی به مثابه سلاح نظامی برضد آنها استفاده کردند، سبب شد تا بسیاری از ممالک نیمقاره جنوبی به علاوه روسیه و چین برای حفظ منافع خود از نظم موجوده غربی Rules Based Order عدول نموده در صدد ایجاد الترناتیف هایی کردند که از گزند غربیها در امان باشند. ایجاد بریکس کوششی است تا برای کشورهای عضو امکانات همکاریهای مستقیم میان خودشان را دور از دسترسی امریکا و شرکای شان فراهم نماید.

### **کوشش در ایجاد یک نظم جهانی چند قطبی:**

با ختم کانفرانس سران کشورهای بریکس - که از ۲۲-۲۴ اکتوبر ۲۰۲۴ در شهر کازان روسیه دایر گردید - موجودیت جهان چند قطبی رسماً ظهور کرد. کشورهای اولی عضو بریکس که شامل روسیه، چین، هند، برازیل، آفریقای جنوبی بود برای بار اول در این کانفرانس با شمولیت پنج عضو جدید ایران، مصر امارات متحده عربی و اتیوپیا دایر گردید و در ختم کانفرانس ۱۳ عضو جدید را زیر عنوان اعضای پارتنر بریکس معرفی نمودند که شامل الجزایر، بیلاروس، بولیویا، کیوبا، اندونیزیا، قزاقستان، مالیزیا، نایجیریا، تایلند، ترکیه، اوگاندا، ازبکستان و ویتنام.

می باشند. ده کشور موجوده بریکس در حال حاضر ۳۷ فیصد تولید ناخالص داخلی جهان و ۴۵ فیصد نفوس جهان را احتوا می کنند و ۴۵ فیصد مجموع نفت جهان را تولید مینمایند. در حالیکه عربستان سعودی به عضویت بریکس پذیرفته شده اما تا حال کرسی خود را احراز نکرده است. وزیر خارجه سعودی در اجلاس کازان اشتراک کرد.

کانفرانس کازان از جریان ایجاد زیربناهای یک سیستم مالی بین المللی بریکس خبر داد تا تجارت خارجی آنها از گزند تعذیرات و مداخلات امریکا و کشورهای اروپا مصون باشد. برای این منظور کشورهای عضو بریکس در صدد ایجاد الترناتیف های موثر در زمینه ها مختلف هستند تا وابسته به امریکا و شرکای آنها نباشند. برای توصل به این هدف ابتکارات مختلفه در جریان است که شامل ایجاد واحد پولی بریکس غیر از دالر، یورو و پاوند انگلیسی، ایجاد مرجع یا بانک ذخیره که معاملات را تصفیه کند، و همچنان سیستم انتقال پول میان بانکها شامل می باشد. همچنان ایجاد شرکتهای بیمه که وابسته به غرب نبوده و قادر باشند محمولات تجارتي و وسایل ترانسپورتي مانند کشتیهای نفتکش و کشتیهای کانتینر بر و طیارات را بیمه کنند. در این سیستم ایجاد یک واحد پولی UNIT شامل است برای معاملات تجارت خارجی که ۴۰٪ به طلا و ۶۰٪ به نرخ تبادل پول کشورهای خودشان وابسته خواهد بود. این به معنی ایجاد بانک نوت برکس نیست بلکه با حفظ پولهای کشورهای عضو این واحد پولی صرف برای تجارت خارجی آنها ایجاد میگردد. همچنان کشورهای بریکس می خواهند یک مرکز تصفیه معاملات انتقالی پولی بنام CLEAR ایجاد کنند. بر همین اساس کشورهای عضو بریکس می خواهند یک سیستم حل و فصل معاملات تجارتي بین المللی غیر دالری را بر مبنای پروژه mBridge (ام برج) بانک بین المللی ( BIS ) واقع شهر بزل سوئیس ایجاد کنند. به همین ارتباط کشورهای بریکس می خواهند یک کارت اعتباری (کریدیت کارت) بنام BRICS PAY ایجاد کنند که اشخاص و موسسات از آن برای خرید روزانه اشیا و خدمات در تمام کشور های عضو استفاده کنند. در قطار پروژه های بریکس ایجاد یک مرکز تبادل مواد ارتزاقی، موادخام زراعتی و معدنی نیز شامل است تا از تعیین قیمت های مواد توسط بازارهای غربی بی نیاز گردند. در جمله این اقدامات کشورهای برکس بانک جدید انکشاف New Development Bank را که شانگهای مرکزیت دارد برای تمویل پروژه های زیربنایی اقتصاد ممالک گلوبل سواث یا نیمقاره جنوبی ایجاد کرده اند. بدین طریق با ایجاد این زیربنا ها امریکا و کشورهای اروپایی قادر نخواهند بود ذخایر اسعاری ممالکی را که با سیاستهای آنها موافق نیستند منجمد نموده غضب نمایند و یا بالای معاملات تجارتي تعذیرات وضع کنند.

## عکس العمل کشورهای غربی: بریکس زیر حمله غرب:

آنچه در جریان کانفرانس کازان واضح شد آن است که رسانه های جهان غرب بسیار کوشیدند این کانفرانس را نادیده بگیرند و در اخبار و مقالات خود از "بریکس" نام نگیرند اما در جاییکه نتوانستند نام نگیرند کوشش کردند دروغ بگویند. برای دانستن این مطلب کافی است گزارشات بی بی سی را در روز های گذشته مرور نمایید اما این بی تفاوتی موقتی بود و دیری نگذشت که جهان غرب به سرکردگی امریکا حملات خود را برای مختل ساختن پروسه ایجاد جهان چند قطبی بریکس آغاز کردند.

اولویت های اصلی بریکس که در اعلامیه نهایی کانفرانس انعکاس یافته، تسریع توسعه یک سیستم مالی مستقل از غرب مبتنی بر تکنولوژی بلاک چین (Blockchain) و کاهش ذخایر ارزی ذخیره شده به دالر آمریکا است این دورنما سبب وحشت بانک های مرکزی غرب و خصوصاً ایالات متحده گردید به حدی که پروژه امبریج (mBridge) ممکن است خیلی زود تعطیل شود. ودان پاتل سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا به تاریخ ۲۹ اکتوبر اعلام کرد که توسعه سیستم های مالی بریکس یک تهدید مستقیم برای دموکراسی در کل جهان است (رسانه های مختلف). او اظهار داشت که "توسعه سیستم عوض برای سیستم سوئیفت و تضعیف نقش دالر دموکراسی را تهدید می کند. چنین اقداماتی اغلب با تقویت رژیم های خودکامه همراه است. در نتیجه، نورمها و ارزش های بین المللی که زیربنای نظم دموکراتیک هستند، تضعیف می شوند و فضای بیشتری برای اقدامات ضد دموکراتیک توسط خودکامه ها ایجاد می شود. بنابراین، ایالات متحده، نمی تواند اجازه دهد که این اتفاق بیفتد"

طبیعی است که این نوع عکس العمل قرار بود اتفاقی بیفتد و این اتفاق افتاد در همین راستا همزمان بانک مرکزی همه بانک های مرکزی جهان (BIS) یا بانک تسویه های بین المللی (Bank for International Settlements) نهادی که بر توسعه امبریج نظارت می کند، اکنون در حال برنامه ریزی برای پایان دادن به این پروژه است، که قرار بود به عنوان ابزاری برای تسهیل تسویه حساب های غیر دالری استفاده شود. بانک تسویه حساب های بین المللی در بازل، سوئیس واقع شده است. سوئیس قبلاً کشوری بی طرف بود، اما اکنون بیشتر شاهد نشانه های مکرر هستیم که طبق اظهارات وزیر امور خارجه روسیه، سرگئی لاوروف، سوئیس بی طرفی را کنار گذاشته است. بانک تسویه بین المللی این اعلامیه را پس از گفتگوی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در مورد پروژه امبریج در هفته ۲۱ اکتوبر اعلام کرد

،البته، جهان غرب به راحتی این واقعیت را حذف می کنند که اکثریت ممالک جهان از یک سیستم تسویه بین المللی معاملات غیر دالری سود خواهند برد، زیرا تجارت در سبدهای از اسعار

محلی اقتصاد در حال توسعه آنها را تقویت می کند، و دقیقاً به همین دلیل است که این پروژه توسط کشورهای زیادی در سراسر جهان حمایت می شود. پس از اینکه ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه، تکنولوژی زیربنایی را به عنوان ابزاری برای دور زدن تحریم ها و تضعیف سلطه دالر در سیستم مالی جهانی شناسایی کرد، بانک تسویه بین المللی در حال بحث در مورد بستن پلت فرم آزمایشی پرداخت های فرامرزی قرار گرفت. در اینجا باید پرسید که چه کسانی از این حرکت سود می برند؟ چه کسی از تعطیل کردن یک پلتفرم، یک پلتفرم مبتنی بر بلاک چین که اکثریت جهان را قادر می سازد تا اقتصاد های خود را توسعه دهند، سود خواهد برد؟ این واقعیت که چین ستون فقرات کلیدی تکنولوژی پلتفرم امبریج را تامین کرده است، به نگرانی های سیاستگذاران غربی اضافه می کند. به گفته یکی از سیاستگذاران ارشد، اجازه دادن به چین برای داشتن دست بالا در توسعه چنین پروژه ظریفی اشتباه بود. سایر مقامات این گفتگوها را تأیید کردند و بر اهمیت انتخاب دقیق مواردی که مجاز به تغییر در لوله کشی مالی جهانی هستند تأکید کردند.

غرب معتقد است که در هر سیستم مالی و تجارتي جهانی باید دست بالا را داشته باشد، باید در توسعه پلتفرمی که با طراحی توسط اکثریت جهانی استفاده می شود که به نفع اکثریت جهانی و اقتصاد جهانی باشد، حرفی برای گفتن داشته باشد. بدیهی است که این استثناگرایی و جهان بینی نواستعماری است که به رسانه های معروفی مانند بلومبرگ اجازه می دهد تا مقاله را منتشر کند تا نشان دهد که سیستم تسویه حساب مالی چند ارزی خارج از کنترل غرب نظر خوبی نیست. آگاتی دمارای کارشناس ارشد شورای روابط خارجی اروپا می گوید که تعطیلی امبریج به چه معناست. او می گوید در درازمدت، هیچ شکی وجود ندارد که مکانیسم هایی مانند بریکس بریج می تواند برای چین، روسیه یا دیگران برای پنهان کردن معاملات حساس از مقامات غربی استفاده شود. یعنی سایر کشورهای مستقل حق این را ندارند که بدون اطلاع غرب کاری انجام دهند، کجا و با چه کسی معامله کنند.

به نظر می رسد که پروژه امبریج ممکن است در این زمان تعطیل شود، بدون شک، مانعی برای اکثریت کشورهای جهان در پیگیری آن برای ایجاد یک سیستم مالی عادلانه است که به آنها کمک می کند تا از ارزهای محلی استفاده کنند و توسعه اقتصادی خود را تقویت کنند. با این حال، چین و روسیه و همچنین شرکای بریکس پلاس در موقعیت خوبی برای غلبه بر این مانع هستند. این چیزی جز یک شکست کوچک نخواهد بود زیرا چین، روسیه و هند همچنین امارات متحده عربی در حال حاضر سیستم های مالی جایگزین خود و را دارند که آنها در داخل مرزهای

خود برای معاملات تجاری استفاده می کنند. و البته، این سیستم می تواند در آینده گسترش یابد و بر اساس آن ساخته شود..

### زیربناهای فکری جهان یک قطبی و جهان چند قطبی:

می توان ادعا کرد که هدف ترویج اندیشه بی طرفی جهانی (Global Neutrality)، جاه طلبی استراتژیک قدرت های بزرگ منطقه ای مانند روسیه، چین، هند، برای جلوگیری از تداوم یک هژمون جهانی واحد در وجود امریکا است. برای این کشورها از بسیاری جهات جاه طلبی استراتژیک آنها به تسلط در حوزه منافع خود گره خورده است. فدراسیون روسیه مدعی داشتن یک نظام تمدنی دموکراسی "با حاکمیت ملی مستقل" است. به همین ترتیب چین نظام خود را اقتصاد آزاد رهبری شده با "دموکراسی همه جانبه مردمی" (whole-process people's democracy) معرفی میکند. این نظام چه تفاوتی با دموکراسی در غرب دارد؟ و این مفهوم چگونه عملی می شود؟ چین پروسه سهمگیری مردم در تصمیم سطوح مختلف را "دموکراسی همه جانبه مردمی" می نامد که عبارتی مرموز برای غربی هایی میباشد که تصور می کنند نظام سیاسی چین به هیچ وجه نمی تواند دموکراتیک باشد. با این حال، هنگامی که رئیس جمهور شی جین پینگ احیای مجدد بزرگ چین را توضیح می دهد، از شش صفت امیدوارکننده استفاده می کند که یکی از آنها دموکراتیک است. او دموکراسی را ارزش مشترک انسانی و یک اصل کلیدی می داند که حزب و مردم چین برای حل مشکلات می خواهند از آن استفاده کنند. نظریه پردازان حزب کمونیست چین، "دموکراسی همه جانبه مردمی" را به عنوان یک دموکراسی زنجیره ای همه جانبه و کامل توصیف می کنند.

سوال اساسی در این است که آیا روسیه یا هر کشور دیگری، می تواند حوزه منافع خود را به گونه ای تعریف کند که برای دیگران تهدید کننده نباشد؟ بخشی از پاسخ ممکن است در این باشد که قدرت های منطقه ای کوچک تر، مانند اوکراین، بی طرفی را چگونه می بینند. هنگامی که آنها به بی طرفی به عنوان یک استراتژی امنیتی روی می آورند، چنین دولت هایی با یک انتخاب جدی روبرو می شوند. بی طرفی خنثی به آنها اجازه می دهد تا به عنوان یک منطقه حائل عمل کنند که در آن قدرت های رقیب می توانند حداقل به طور موقت از آن خودداری کنند.. یا می توانند بی طرفی فعال را اتخاذ کنند و با تغییر وفاداری دائمی، با قدرت های رقیب علیه یکدیگر بازی کنند. هر دو استراتژی استقلال سیاسی ملی را تقویت می کنند، که میتوان گفت یکی از خصوصیات اساسی حاکمیت ملی است. اما آیا بی طرفی خنثی و یا فعال با ساختار اتحاد غربی

مانند ناتو و اتحادیه اروپا سازگار است، همانطور که در مورد مجارستان، سلواکیا و ترکیه ملاحظه میشود. اما بسیاری ها بی طرفی را مغایر با ارزش های اتحاد می دانند و بنابراین یک تهدید بالقوه برای آنها محسوب می‌گردد.

بنابراین، بی طرفی یک معماست. از یک سو، توانایی دنبال کردن سیاست‌هایی که ارزش‌های فرهنگی و سیاسی متمایز ملت را منعکس می‌کند، یک جنبه اساسی از حاکمیت ملی است. اما استقلال بیش از حد می‌تواند سپر امنیتی ارائه شده توسط یک اتحاد را تضعیف کند و آن را در برابر تهدیدات همسایگان متجاوز آسیب پذیر کند. بطور مثال در اتحادیه اروپا گاهی اوقات انتقاداتی که به مخالفانی مانند مجارستان، ترکیه و سلواکیا وارد می‌شود این است که بی وفایی آنها امنیت اتحاد اروپا را تضعیف می‌کند. اما این به نوبه خود بر این ایده استوار است که ناتو منعکس کننده یک هویت تمدنی متمایز است و مزایای امنیتی ناشی از عضویت در ناتو کشورها را ملزم به پذیرش این هویت تمدنی لیبرال خاص می‌کند.

### هویت تمدنی لیبرالی ناتو عبارت از چیست؟

غرب همواره الگوی حکمرانی لیبرال دموکراسی خود را در هر کشور و با هر تاریخ و فرهنگش قابل اجرا دانسته است. یک سبب مناسب همه نمونه کلاسیک آن حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ بود. تحمیل یک شکل کاملاً بیگانه از حکومت بر کشوری که از نظر فرهنگی و تاریخی عمیقاً متفاوت بود. اما این مأموریت سقط شده یک امر تصادفی یا یک حادثه منفرد بخود نبوده است. همین فلسفه اساس فکری امپراتوری های استعماری بریتانیا، فرانسه، هالند و دیگر قدرت های اروپایی را در قرن نوزده و قبل از آن تشکیل میداد. قدرت های اروپایی به دنبال این بودند که اراده، مذهب، آداب و رسوم و ایمان خود را در هر سرزمینی که تسخیر می کردند، از جمله چین، به نام تمدن تحمیل کنند. تهاجم و مداخله غیرتمدنانه به نام دموکراسی، آخرین نمونه است. اگر دولتی، از نظر ایالات متحده، دارای شکل غیرمشروع حکومتداری باشد، امریکا معتقد است که حق مداخله برای تحمیل نسخه خود از دموکراسی را دارد. بنابراین، حق حاکمیت هر کشور و حق انتخاب آن از دید آمریکا مشروط به انتخاب شکل حکومتداری آن است. همچنین به یاد داشته باشیم که تصور غربی از دموکراسی تنها به دولت ملی محدود می‌شود. به عنوان مثال، در خارج از دولت ملی، به طور اساسی در عرصه بین المللی کاربرد ندارد. به همین دلیل است که غرب هرگز از اصطلاح دموکراسی در چارچوب نظام بین المللی استفاده نمی‌کند و به همین دلیل است که نظام بین المللی خالی از دموکراسی است. ایالات متحده معمار و حافظ نظام بین المللی موجوده است و معتقد است که این حق را دارد که هر زمان و هر کجا که بخواهد یکجانبه عمل کند. بنابراین آن برای اتحادیه اروپا که در حقیقت ادامه ناتو در زمینه های اجتماعی، اقتصادی،

فرهنگی و قانون گذاری است، این هویت تمدنی لیبرال دیگر منحصر به محدوده فرهنگی اروپا نیست. فرض بر این است که در سطح جهانی گسترش می یابد، که باعث گسترش ناتو می شود، و در اینجا جاپان، استرالیا، کوریای جنوبی، فیلیپین و هر کشور دموکراتیک دیگری مانند ارجنتاین، که تمایل به پیوستن به آن را ابراز می کنند تجسم واقعی چیزی است که زمانی فرانسیس فوکویاما آن را پایان تاریخ نامید. در همین حال کشورهای بریکس دیدگاه بسیار متفاوتی از رابطه بین حاکمیت ملی و امنیت را ترویج می کنند، دیدگاهی که فضای بیشتری را برای بی طرفی سیاسی و ارزشهای ملی کشورهای عضو ارایه میکند.

### هویت تمدنی برکس عبارت از چیست؟

در حالی که ناتو فرض می کند ارزش های فرهنگی و سیاسی دولت های عضو باید بر مبنای لیبرالیسم فردی باهمدیگر مطابقت داشته باشند تا مبدا امنیت جهانی تضعیف شود، ائتلاف بریکس بر این ایده استوار است که احترام به تنوع سیاسی و فرهنگی کشورهای ایا "چند قطبی تمدنی" به جای وحدت نظر امنیت جهانی را تقویت می کند. اکنون می توانیم درک کنیم که چرا مبارزه بین روسیه و غرب بر سر اوکراین چنین اهمیت جهانی دارد. در این جا تضاد بینش ها مطرح اند. ناتو فرض می کند که نتیجه فعالیت های اتحادیه سرنوشت ایدئولوژی اصلی آن را تعیین می کند، یعنی این باور که گسترش ارزش های لیبرالی به صلح و رفاه جهانی منجر می شود. از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، این امر به باور تعیین کننده و مأموریت اصلی ناتو تبدیل شده است. در عین زمان برکس همچنین فرض می کند که نتیجه جنگ اوکراین سرنوشت ایدئولوژی اصلی آن را تعیین می کند، این اعتقاد که شناخت و احترام به تنوع فرهنگی و سیاسی ملتها کلید صلح و رفاه جهانی است. بر این اساس باور تعیین کننده و مأموریت اصلی برکس به طور فزاینده ای در نهادینه سازی اصل جهان چندقطبی تمدنی نهفته است. پروفیسور نیکولای پترو استدلال می کند که "چند قطبی بودن تمدن، که آن را ایدئولوژی بریکس می نامد پیچیده تر از آن چیزی است که اکثر تحلیل گران تصور می کنند، زیرا از مفهوم دموکراسی مستقل با حاکمیت ملی که روسیه از اوایل دهه ۲۰۰۰ آنرا در داخل کشور دنبال کرده، وام گرفته است. در ابتدا هیچ مؤلفه سیاست خارجی برای دموکراسی مستقل با حاکمیت ملی وجود نداشت، زیرا روسیه در آن مقطع متعهد به ادغام با غرب بود." ii

این امید که دموکراسی با حاکمیت ملی مستقل می تواند به عنوان وسیله ای برای لنگر انداختن روسیه در غرب عمل کند، برای یک دهه باقی ماند. اما زمانی که غربیها روسیه را در جمع خود نه پذیرفتند روسها این اندیشه را بدور انداخته تاکید بر حاکمیتی کردند که به روسیه اجازه داد به آرامی از سیاست خارجی طرفدار غرب به سیاست چندقطبی تمدنی گذر کند. از سال



۲۰۲۲، روسیه علاوه بر این، شروع به باورکردن به خود به عنوان یک کشور دارای یک تمدن مخصوص بخودکرده ست. معنای این چرخش هنوز در حال تکامل است، یکی از محققانی که عمیقاً در مورد رابطه بین چند قطبی بودن تمدن‌ها و امنیت فکر کرده است، پروفیسور باریس میرزوف است از پوهنتون دولتی ماسکو است. میرزوف می‌گوید که انترناسیونالیسم لیبرال از نظر فلسفی با واقع‌گرایی سیاست خارجی در تضاد است و این ناسازگاری مانع از حل بسیاری از درگیری‌ها در سراسر جهان می‌شود. مشکل پیش روی رهبران جهان این است که چگونه از تبدیل شدن این تنش به یک درگیری که کل جهان را درگیر می‌کند جلوگیری کنند. میرزوف پیشنهاد می‌کند که چارچوبی وجود دارد که در آن این کشمکش نیازی به ظهور ندارد. او این چارچوب را رئالیسم تمدنی می‌نامد. واقع‌گرایان تمدنی معتقدند که نظام بین‌الملل کنونی از برخورد بین لیبرالیسمی که استفاده از زور را برای تسلیم کردن دولت‌ها به چارچوب اخلاقی جهانی لیبرالی توجیه می‌کند و واقع‌گرایی که استفاده از زور برای تضمین بقای هر دولت را توجیه می‌کند، زنده نخواهد ماند..

هر دوی این دیدگاه‌ها منجر به درگیری‌هایی می‌شوند که تداوم یافته عمیق‌تر می‌شوند و در نهایت از مرزهای ملی عبور می‌کنند. بنابراین لیبرالیسم باید خود را تنها به عنوان یک صدا در میان بسیاری از صداها بداند نه یگانه صدای مشروع بشریت. صرف نظر کردن از ادعای لیبرالیسم مبنی بر اقتدار اخلاقی جهانی، کلید ثبات و صلح جهانیست زیرا لیبرالیسم با تلاش‌هایی برای استقرار هژمونی غرب در سیاست‌های نظامی و اقتصاد، که همگی بر ادعای برتری اخلاقی ارزش‌های لیبرالی غربی استوار است، درهم آمیخته شده. همانطوریکه در عصر استعمار پنداشتهای برتری فرهنگی غربی زمینه اخلاقی استعمارملتهای جهان را می‌ساخت. رئالیسم یا واقع‌گرایی نیز باید به گونه‌ای تجدید نظر شود که دیگر احترام به حاکمیت ملی و قدرت به عنوان توجیه اخلاقی مطلق برای اعمال دولت عمل نکند. در عوض، یک نظام دولتی جدید باید پیش‌فرض فلسفی چندقطبی را اتخاذ کند، که در آن بی‌طرفی ارزش‌ها نتیجه نهایی است، و بنابراین حتی کشورهای بی‌نظام‌های ارزشی ناسازگار باید همزیستی را بیاموزند. چنین تحولی چقدر محتمل است؟ میرزوف محتاط است و می‌گوید که این یک تحول بزرگ در نظام روابط بین‌الملل خواهد بود. اما یک سابقه تاریخی برای آن وجود دارد. در قرن هفدهم، در اروپا، رهبرانی که از نزدیک به یک قرن جنگ بی‌وقفه خسته شده بودند، تصمیم گرفتند که نقش ارزش‌های دینی را در امور بین‌المللی کاهش دهند. بنابر آن توقع آن است که آنچه واقع‌گرایان تمدنی خواستار آن هستند، در واقع یک معاهده جدید وستفالیا<sup>iii</sup> است که مانند سلف خود، به گسترش جنگ‌های ارزشی پایان می‌دهد.

میرزویف می‌گوید، هدف رئالیسم تمدنی این است که نظم چندقطبی را در عمل پیاده کند، و آن را به‌عنوان نماینده قطب‌های تمدنی متنوع، که هر کدام حوزه نفوذ فرهنگی و سیاسی خود را دارند، نهادینه کند. او می‌گوید برای رسیدن به آن جا، باید زبان سیاسی مسلط روابط بین‌الملل امروزی را عوض کنیم.

تلاش برای منزوی ساختن هر ملتی غیرمسئولانه و خطرناک تلقی می‌شود زیرا ساختار جامعه جهانی ما را می‌شکند. بنابراین، وظیفه مناسب دیپلمات‌ها را می‌توان به بهترین نحو به کار مشاور ازدواج تشبیه کرد، جایی که طلاق به سادگی یک گزینه نیست. پس چگونه بی‌طرفی در آن جا می‌گیرد؟ بی‌طرفی، با توجه به ارزش‌ها، به خوبی در چارچوب رئالیسم تمدنی قرار می‌گیرد. نظام دولت ملی مدرن تا حد زیادی مدیون این ایده است که در یک جامعه سالم، ارزش‌های دینی نه تنها باید از سیاست جدا نگه داشته شوند، بلکه باید از نظر اهمیت با آن رقابت کنند. این تصور باستانی که عمیق‌ترین ارزش‌های ما از سیاست سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه فراتر از سیاست است، چیزی است که در نهایت به رهبران این امکان را می‌دهد که بی‌طرفی را با توجه به ارزش‌ها، حتی ارزش‌های دینی، به جای مبارزه تا سرحد مرگ بر سر آنها بپذیرند. این در نهایت منجر به صلح وستفالیایا، پایان جنگ ۳۰ ساله و متعاقب آن ظهور اروپا به عنوان یک نیروگاه جهانی برای سه قرن آینده شد.

اگر می‌خواهیم از رویارویی جهانی دیگر بر سر ارزش‌ها اجتناب کنیم، امروز شدیداً نیاز داریم که این نوع بی‌طرفی را دوباره بدست آوریم.

---

<sup>i</sup> *The End of History and the Last Man* is a ۱۹۹۲ book of political philosophy by American political scientist Francis Fukuyama which argues that with the ascendancy of Western liberal democracy—which occurred after the Cold War (۱۹۹۱–۱۹۴۵) and the dissolution of the Soviet Union—(۱۹۹۱) humanity has reached "not just ... the passing of a particular period of post-war history, but the end of history as such: That is, the end-point of mankind's ideological evolution and the universalization of Western liberal democracy as the final form of human government".

<sup>ii</sup> نی‌کولای پترو، کنفرانس بی‌طرفی ۲۰۲۴ در کی‌وتو

<sup>iii</sup> سیستم وستفالیایا که به عنوان حاکمیت وستفالیایا نیز شناخته می‌شود (Westphalian system, also known as Westphalian sovereignty), یک اصل در حقوق بین‌الملل است که بر آن حاکمیت انحصاری هر کشوری بر قلمرو خود است. این اصل پس از صلح وستفالیایا در سال ۱۶۴۸ در اروپا بر اساس نظریه دولتی ژان بودین و آموزه‌های حقوق طبیعی هوگو گروتیوس توسعه یافت. زیربنای نظام بین‌المللی مدرن دولت‌های مستقل است و در منشور ملل متحد گنجانده شده است، که می‌گوید: «هیچ چیز به سازمان ملل اجازه مداخله در موضوعاتی را نمی‌دهد که اساساً در صلاحیت داخلی هر کشوری است».